

ناتوانی، کم‌توانی، معلولیت: تمایزات معنایی و مفهومی

متأسفانه برخی از اصطلاحات خاص مربوط به اختلال‌های مرضی کودک در کتاب‌های مختلف توسط مترجمان غیرمتخصص در حوزه کودکان با نیازهای ویژه، کاملاً اشتباه معادل‌گذاری و رواج پیدا کردند که با روح و مفهوم اختلال‌ها و اصطلاحات مغایرت دارند. بدین ترتیب از یک سو اصطلاحاتی مانند عقب‌ماندگان ذهنی، معلولان ذهنی، ناتوانی ذهنی، ناتوانی عقلی، کم‌توانی عقلی و یا هوشی که در آنها به‌هیچ‌وجه تمایزات معنایی و مفهومی بین ناتوانی، کم‌توانی، و معلولیت در نظر گرفته نشده است رواج یافته‌اند، و از سویی دیگر معادل‌های رایج دیگری با اضافه کردن پسوند پریش و پریشان به آخر هر صفت و معادل‌گذاری بر اساس آن مانند خوانش‌پریشان و نوشتن‌پریشان و روان‌پریشان؛ فقط با استدلال رایج و متداول بودن و یا خوشایند بودن از نظر خواننده، روزبه‌روز کاربرد بیشتری پیدا کرده‌اند. در نتیجه در این شماره نشریه بر آن شدیم تمایز مفهومی سه اصطلاح مهم و پرکاربرد Inability، Disability و Handicap را تصریح کنیم.

بین دو واژه disability و inability تفاوت معناداری وجود دارد. هر نوع disability یک نوع عدم توانایی در انجام دادن یک کار (inability) به حساب می‌آید، اما هر نوع inability در انجام یک کار، یک disability نیست. disability زیرمجموعه inability است. یک disability به عدم توانایی در انجام دادن کاری اشاره دارد که بیشتر افراد با نمودنیافتگی طبیعی، داشتن فرصت‌های مناسب، یا آموزش می‌توانند انجام دهند. به‌عنوان مثال بیشتر نوزادان شش‌ماهه نمی‌توانند راه بروند یا حرف بزنند، اما آنها در گروه disability قرار نمی‌گیرند زیرا عدم توانایی آنها متناسب با سن است؛ اما اگر کودک در سنی که بیشتر همسالانش حرف می‌زنند و راه می‌روند از چنین توانایی‌هایی برخوردار نباشد inability او در حرف زدن یک نوع disability به حساب می‌آید. حال به نقش آموزش توجه کنید. عدم توانایی یک بزرگسال در خواندن (inability)، یک reading disability به حساب نمی‌آید زیرا او آموزش خواندن را ندیده است؛ بنابراین به زبان ساده disability تفاوت معنادار از آنچه ما از بیشتر افراد جامعه با توجه به سن، فرصت‌ها، و آموزش انتظار داریم را نشان می‌دهد و با در نظر گرفتن این ملاک‌ها مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‌گیرد.

بین ناتوانی^۱ و معلولیت^۲ از نظر مفهومی باید تمایز قائل شد. ناتوانی به عدم توانایی فرد در انجام یک عمل یا کاهش در ظرفیت^۳ فرد برای عمل کردن به شیوه خاص یا فقدان یک ظرفیت خاص اشاره دارد (یک نارسایی^۴) اما معلولیت محرومیتی است که بر فرد تحمیل شده است؛ بنابراین یک ناتوانی بسته به شرایط، ممکن است معلولیت به حساب آید یا نیاید. همچنین یک معلولیت ممکن است به وسیله یک ناتوانی ایجاد شده باشد یا نشده باشد. برای مثال در تاریکی فرد بینا نیز نمی‌تواند ببیند و یک معلولیتی به خاطر شرایط بر او عارض می‌شود. یک فرد با ناتوانی جسمانی که برای تحرک به ویلچر نیاز دارد ممکن است در ساختمانی که آسانسور ندارد به معلول تبدیل شود؛ معلولیت در این فرد در اثر شرایطی است که بر او تحمیل شده است. حتی افراد متفاوت از نظر رنگ، قد، نژاد، ظاهر، زبان و نظایر آن در صورت انجام رفتارهای کلیشه‌ای و قالبی با آنها و فراهم نکردن

1. Disability
2. Handicap
3. Capacity
4. Impairment

فرصت‌های مناسب جهت شکوفایی استعدادها، ممکن است دچار معلولیت شوند. هنگام کار کردن و زندگی با افراد دارای ناتوانی، باید تلاش کنیم ناتوانی‌های آنها را از معلولیت‌شان مجزا سازیم. هدف کلی ما باید محدود کردن معلولیت به ویژگی‌ها و شرایطی باشد که نمی‌تواند تغییر کند و اطمینان یابیم که معلولیت‌های بیشتری به وسیله نگرش‌هایمان برایشان ایجاد نکنیم. نکته مهم دیگر این است که ناتوانی فرد در یک کنش ممکن است باعث معلولیت فرد در همان حیطه گردد ولی در سایر کنش‌ها تأثیری نداشته باشد بنابراین برچسب کلی معلول برای چنین فردی بسیار نارسا است. به عنوان مثال ناتوانی در قدم زدن یک معلولیت در یادگیری برای خواندن نیست اما می‌تواند در بازی فوتبال یک معلولیت به حساب آید. متأسفانه برخی اوقات معلولیت‌ها بر افراد با ناتوانی تحمیل می‌شود مثلاً دانش‌آموزی که نمی‌تواند با خود کار بنویسد ولی به راحتی می‌تواند تایپ کند به علت نداشتن کامپیوتر در موقعیت‌های آموزشی و غیر آموزشی، به فردی معلول تبدیل می‌شود.

جالب است بدانید سازمان‌های مؤثر و تأثیرگذار جامعه کنونی ما مانند آموزش و پرورش استثنایی و سازمان بهزیستی بدون در نظر گرفتن چنین تمایزات معنایی از برچسب‌هایی استفاده می‌کنند که روح **ناتوانی** و **معلولیت** را به افراد دارای نیازهای ویژه تزریق می‌کنند. تأسف برانگیزتر این است که نظام آموزش کنونی ما نه تنها به گونه‌ای عمل نمی‌کند که افراد با ناتوانی‌های مختلف به افراد معلول در جامعه تبدیل نشوند بلکه به گونه‌ای عمل می‌کند که حتی کودکان با توانایی‌های بهنجار شناختی به افراد معلول در جامعه تبدیل می‌شوند. تصور کنید وقتی کودکی با بهره هوشی بهنجار تا پایان دوره دبستان قادر به انجام ساده‌ترین فعالیت‌های تحصیلی نباشد با این که از ناتوانی خاصی برخوردار نیست و توانمند است ولی باز به علت ضعف نظام آموزشی به یک فرد معلول در جامعه تبدیل می‌شود. اگر کودک با توانایی ذهنی متوسط یا بالاتر ولی با ناتوانی در حرکت کردن قادر به تحصیل در مدارس آموزش عمومی نباشد در این مورد ناتوانی جسمانی کودک به علت نبود امکانات مناسب، تبدیل به معلولیت می‌شود و این شرایط را جامعه بر او تحمیل کرده است. کودکان مبتلا به ناتوانی یا کم‌توانی شنوایی و بینایی در صورت دریافت خدمات آموزشی و توانبخشی و تجهیزات سازشی مناسب در خانواده و جامعه به راحتی می‌توانند بر مشکلات خود غلبه کنند ولی متأسفانه در شرایطی که افراد بدون ناتوانی خاص در نظام آموزشی کنونی تبدیل به افراد معلول در جامعه می‌شوند که هیچ‌گونه کارایی و کارآمدی خاصی ندارند شاید این انتظار که افراد با ناتوانی‌های مختلف ذهنی و جسمی به افرادی معلول تبدیل نشوند انتظار نابجا و رویاپردازی باشد زیرا در کشورمان قبل از این که کودکان با ناتوانی‌های مختلف هیچ‌گونه خدمات آموزشی و توانبخشی خاصی دریافت کنند به محض ورود به نظام آموزشی برچسب معلولیت را دریافت می‌کنند و به آنها تلقین و تحمیل می‌شود که معلول هستند؛ **هر چند که دائماً شعار دهیم: معلولیت محدودیت نیست.**

هیچ فردی معلول به دنیا نمی‌آید بلکه این جامعه است که معلولیت را به افراد ناتوان و یا حتی توانمند تحمیل می‌کند. یک کودک نابینا در صورت برخورداری از فن‌آوری‌های آموزشی و توانبخشی و رعایت اصول علمی و فنی مربوط به شهرسازی و ساختمان‌سازی به راحتی می‌تواند مستقل زندگی کند و بر محدودیت‌های ایجادشده مربوط به ناتوانی خود غلبه کند و اجازه ندهد ناتوانی بینایی او باعث شود تا به یک فرد معلول در جامعه تبدیل شود.

دکتر عباسعلی حسین‌خانزاده

دانشیار روان‌شناسی دانشگاه گیلان